

## آمده ام که سر نهم

مولانا « دیوان شمس » غزلیات

آمدهام که سر نهم عشق تو را به سر برم

ور تو بگوئیم که نی نی شکنم شکر برم

آمدهام چو عقل و جان از همه دیده‌ها نهان

تا سوی جان و دیدگان مشعله نظر برم

آمدهام که ره زخم بر سر گنج شه زخم

آمدهام که زر برم زر نبرم خبر برم

گر شکنند دل مرا جان بدهم به دل شکن

گر ز سرم کله برد من ز میان کمر برم

اوست نشستنه در نظر من به کجا نظر کنم

اوست گرفته شهر دل من به کجا سفر برم

آنک ز زخم تیر او کوه شکاف می کند

پیش گشادتیر او وای اگر سپر برم

گفتم آفتاب را گر ببری تو تاب خود

تاب تو را چو تب کند گفت بلی اگر برم

آنک ز تاب روی او نور صفا به دل کشد

و آنک ز جوی حسن او آب سوی جگر برم

در هوس خیال او همچو خیال گشته‌ام

وز سر رشک نام او نام رخ قمر برم

این غزلم جواب آن باده که داشت پیش من

گفت بخور نمی خوری پیش کسی دگر برم